شمس الشجاعی- شناسایی یک تاریخ نگار

HOLT, P.M

مترجم : ذاکری، مصطفی

تاریخ الملک الناصر محمد بن قلاوون و اولاده متعلق به قرن هشتم هجری را باربارا شفر، از روی نسخه‏ای منحصر به‏فرد Berlin, MS.Ar. 9833) 7 (We. ، تصحیح و با ترجمه آلمانی آن منتشر کرده بود(1). او، پیش از آن، بررسی مقدماتیِ کاملی از این کتاب پدید آورده بود(2). نام مؤلف تنها یک بار (برگ 116 الف) در نسخه خطی، به صورت شمس بن الشجاعی، آمده است. شفر صورت صحیح آن را، به گونه‏ای که حاجی خلیفه در کشف الظنون به دست داده، شمس‏الدین الشجاعی می‏داند. نویسنده تنها یک‏بار دیگر (برگ 210 ب) اشاره‏ای درباره خود دارد و از سفر حج خویش در سال 745 یاد می‏کند. از اشاره دیگری در متن (برگ 124 ب) می‏توان پی برد که او در سال 756 زنده بوده است. شفر در منابع آن عصر اشاره‏ای به نام «الشجاعی» نیافته، هرچند ابن قاضی شُهبه (779-851)، از مورّخانِ متأخرتر که این نسخه را در اختیار داشته، از او یاد کرده است(3).

اگر نام این تاریخ‏نگار به همان صورتی که حاجی خلیفه و شفر به دست داده‏اند درست باشد، می‏توان از روی آن استنباطات موجّهی کرد. نخست این که، هرچند اسم او در نسخه ذکر نشده، لقب او، یعنی شمس‏الدین، در آن دوره معمولاً همراه اسم‏های سنقر و آقسنقر می‏آمده است(4). دیگر این که نسبتِ الشجاعی می‏رساند که او به خاندان امیری از ممالیک وابسته بوده که لقب غیر متداول شجاع‏الدین داشته است. لذا ما باید در جستجوی استاد و مملوکی باشیم در سال‏های آخر حیات الناصر محمّد (متوفی 741) و حکومت بعضی از پسرانش که جانشین او شدند. در حقیقت، چنین زوجی را می‏توان شناسایی کرد و مورّخ آن عصر، صَفَدی، درباره آنان اطلاعاتی داده است. این استاد و مملوک همان شجاع‏الدین غورلو یا اغورلو(5) و آقسنقر امیرجاندارند(6) که صفدی، به خلاف رسم، لقب او را ذکر نکرده است.

رسیدیم به استاد که به لحاظ تاریخی مهم‏تر است. غورلو، هرچند اصلاً (به نوشته مقریزی) از ارمنیان قلعة‏الروم(7) بوده، چرکسی شهرت داشته است. وی در ابتدا از اعضای خاندانِ سلحشورِ بهادُر المعزّی، از امرای بزرگ اوایل نوبت سوم حکومت الناصر محمّد، بود. در سال 715، بهادُر مغضوب و در جمادی‏الاولی 718 اموالش مصادره و مملوکانش بین امرا تقسیم شد. غورلو، در این تقسیم، نصیبِ بکتیمور ساقی شد که مقرّب سلطان و سلطان وی را به میرآخوری نصب کرده بود. در محرّم 733، بکتیمور و پسرش، به هنگام بازگشت از سفر حجّ در معیّتِ سلطان، در اوضاع و احوال مرموزی مردند و غورلو به خاندان امیر بَشتاک انتقال یافت که در سال‏های آخر حکومت الّناصر محمّد مقرّبِ درگاهِ او بود. در اینجا هم او منصب میرآخوری یافت ولی یک روز با خواجه‏اش درافتاد و از کار برکنار شد. در سال‏های پرآشوبِ پس از مرگِ الناصر محمّد، برای ماجراجویان، هم فرصت‏های مساعدی پدیدآمد و هم مصیبت‏هایی. خود بشتاک نیز، چند ماهی پس از مرگ سلطان، یکی از نخستین قربانیان دسیسه نوظهور ممالیک، در ربیع‏الثانی 742 درگذشت. غورلو، در این میان، به سیر ترقی خود ادامه داد و به ترتیب به مناصبِ صاحب شرطه اَشْمون، قلعه‏بان شَوْبَک، رئیس شرطه قاهره و، سرانجام، امین دیوان‏های خزانه (شادّ الدّواوین) رسید و همه این مناصب را در دوره کوتاه حکومت الصالح اسماعیل (743-746) احراز کرد. سپس، در دوره باز هم کوتاه‏ترِ سلطنتِ الکامل شعبان (746-747)، منصبی یافت بس پردرآمد، از طریق فروش اقطاعات و مناصب، که به او امکان داد تا خزانه‏ای خصوصی (دیوان البذل) تأسیس کند. اما روزگار دولت او، پس از آن‏که سلطان وی را عزل کرد، سپری شد.

الکامل شعبان هم با شورشی نظامی، در اول جمادی‏الثانی 747، خلع شد و برادر چهارده ساله‏اش، المظفّر حاجی، جانشین او گردید. سلطانِ جوانِ عیّاش و لاابالی از قیمومت امیران بزرگ، به‏خصوص دو امیر تاج‏بخش، آقسنقر الناصری و ملک تیمور الحجازی، بیزار بود. در این آشفته بازار، غورلو خود را مقرّب المظفّر حاجی کرد و معتمدِ سلطان شد و قدرت بسیار یافت و این قدرت زمانی آشکار شد که در ربیع‏الثانی 748، در دربار، انقلابی روی داد و آقسنقر الناصری و ملک تیمور، که در ملازمت سلطان بودند، بازداشت و سپس کشته شدند و برخی از یاران آنها نیز در اسکندریه به زندان افتادند و غورلو، به قول مورّخان، چهل روز، با سیطره بر سلطان و ارعاب امیران مملوک، حاکم واقعی مصر بود. اما این صعود از نردبان قدرت به همان سرعتی که به حاصل آمد پایان یافت. غورلو ناشیانه درصدد برآمد که المظفّر حاجی را نسبت به دو تن از مقرّبان او بدگمان سازد و آن دو به این معنی پی بردند و به امرای بزرگ متوسّل شدند که خود از جانب غورلو در خطر بودند و بر آن شدند تا دست به کار شوند و سلطان را تحت فشار قرار دهند. غورلو را در روز جمعه 15 جمادی‏الثانی، در حالی که المظفّر حاجی مشغول ادای فریضه نماز جمعه بود، بازداشت کردند و کشتند(8).

در همین دوره کوتاهِ ترقّی غورلو بود که شمس‏الدین آقسنقر مورد توجّه صَفَدی و مورّخان پس از او، مقریزی و ابن تَغْری بردی، واقع شد. از اطلاعات پراکنده‏ای که این مورّخان به ما داده‏اند می‏توان شرح وقایع زندگی چند ماه او را تکه‏تکه در کنار هم گذاشت و بازسازی کرد. شمس‏الدین آقسنقر، در برهه‏ای از زمان، ظاهرا به وسیله غورلو منصب مهم دیوانیِ «امیرجاندار» یافت و با مادرِ سلطان ازدواج کرد که شاید «نسبت» المظفّری را به همین مناسبت گرفته باشد(9). هنگامی که غورلو مبادرت به بازداشت آقسنقر الناصری و ملک تیمور الحجازی و یاران آنان کرد، امیرجاندار، با نامه‏ای حاوی خبر این کودتا، به نزد حاکمِ مقتدرِ دمشق، یلبُغا الیحیاوی، گسیل شد و در 28 ربیع‏الثانی 748 به دمشق رسید. یلبغا، به مجرّد دریافت این خبر، برای گرفتن انتقامِ قربانیان کودتا، به طرح توطئه‏ای پرداخت؛ اما شکست خورد و او را در 20 جمادی‏الاولی دست‏گیر کردند و کشتند. در این هنگام، آقسنقر به حلب رفت و حاکم حلب، ارغون شاه، را در 17 جمادی الثانی به دمشق آورد و جانشین یَلْبُغا ساخت. درطی سه ماهِ بعدی، آقسنقر محصول زیادی برداشت کرد. ارغون شاه با جوایز نقدی وجنسیِ کلانی خدمت اورا پاداش داد. علاوه بر آن، وی، به همراهی اَیْدَمُر الزرّاق، حاکم غزّه، مأموریت یافت که اموال یَلْبُغا و هم‏دستانش را مصادره کند و به فروش رساند. این دو تن با وجوه دریافتی به نزد سلطان بازگشتند و سلطان مبلغ هنگفتی بالغ بر 000,110 دینار و 000,300 درهم را بین نزدیکان و یارانش تقسیم کرد. اما هنوز یک ماه نگذشته بود که امرا، در 12 ماه رمضان 748، در قاهره شورش و المظفّر حاجی را خلع کردند و به قتل رسانیدند. از حامیان معدودِ سلطان، در آخر کار، آقسنقر و اَیْدَمُر الزرّاق مانده بودند که آنها هم از آفت واکنشی که روی داد درامان نماندند و هردو به شام تبعید شدند و در اول شوّال 748 به‏دمشق رسیدند. اما دیری نگذشت که فرمانی رسید به این مضمون که آقسنقر به طرابلس به خدمت ناصرالدین محمد بن غورلو، پسر «استاد» پیشینِ خود ره‏سپار شود و پس از آن دیگر ذکری از او نیست، هرچند که برای نوشتن تاریخ خود می‏بایست هفت هشت سالی پس از آن هم زنده بوده باشد. وی، اگر به واقع نویسنده تاریخ مذکور باشد، می‏بایست در همین دورانِ معزولی به نوشتن آن پرداخته باشد، هرچند آن قسمت از تاریخ او که در دست ماست به سال 745 ختم می‏شود، که بس مقدم بر آن سالی است که او و غورلو چنان سهم برجسته‏ای در تاریخ داشتند.